

روحانیان و مدارس جدید در ایران

محمود محمدی*

چکیده

این مقاله بر نقش روحانیان در شکل دادن به مدارس جدید در ایران می‌پردازد. بیشتر تحلیل‌هایی که به مطالعه مدارس جدید در ایران پرداخته‌اند، نقش روحانیان را منفی بازنمایی کرده و یا تأثیر این نیروی اجتماعی را در برپایی مدارس جدید مسکوت یا نادیده انگاشته‌اند. ادعای این مقاله این است که روحانیان نقش فعالانه‌ای در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران داشتند. این مقاله با یک رویکرد پدیدارشناسانه و با جمع‌آوری شواهد و اسناد تاریخی نشان می‌دهد که مواجهه روحانیان با مدارس جدید منفعلانه نبود. این نیروی اجتماعی، تربیت مدرسه‌ای را به‌عنوان یک شیوه جدید تربیتی پذیرفت و نقش فعالانه‌ای در برپایی و انتشار مدارس جدید داشت. شواهد تاریخی نشان می‌دهند که روحانیان در تشکیل مدارس جدید نقش تشویقی، حمایتی و مشارکتی داشته‌اند. این نیروی اجتماعی فعالانه در انتشار تربیت مدرسه‌ای شرکت داشته و از این دستگاه تربیتی برای گسترش علوم و فنون جدید در میان مسلمانان بهره برده است.

واژگان کلیدی: روحانیان، مدارس جدید، مکتب‌خانه، تربیت مدرسه‌ای.

مقدمه

پیش از ترور ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ق)، تربیت مدرسه‌ای^۱ در ایران مرسوم نبود. در آن دوران «درس خواندن به دو گونه بود. یکی از آنها مدرسه‌هایی بود که کسانی را برای مُلا شدن تربیت می‌کرد و دیگری مکتب‌خانه‌هایی که کودکان در آن خواندن و نوشتن می‌آموختند (کسروی، ۱۳۵۶، ص ۱۹). تربیت غالب کودکان و نوجوانان، تربیت مکتب‌خانه‌ای بود. «مکتب‌خانه‌های ابتدایی که به اطفال اختصاص داشت عبارت بود از: دکه‌هایی در بازارها و سر گذرها و گاهی در مسجدهای کوچک که برای تعلیم و تربیت کودکان دایر بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ص ۱۸۰). مکتب‌داران افرادی بودند که در مدارس دینی تربیت یافته بودند و آشنایی چندانی با علوم جدید آن زمان نداشتند.^۲ برپایی مکتب تابع اصول و قاعده مشخصی نبود، «هرکس مختصر سواد خواندن و نوشتن داشت، نام میرزا بر جلوی اسم خود گذاشته، در خانه، دکان یا مسجدی "مکتب" تشکیل می‌داد. اجباری برای والدین در فرستادن فرزندانشان به مکتب وجود نداشت و حتی از جانب دولت هیچ اقدامی برای اشاعه تعلیمات ابتدایی انجام نمی‌گرفت و این نوع کارها بیشتر برعهده پدر و مادر بود» (پولاک، ۱۳۶۸، ص ۱۸۶). «والدین کودکان معتقد بودند که اطفالشان حتماً باید سواد قرآنی داشته باشد و اگر بیشتر از آن هم ممکن شد چه بهتر. بنابراین، با یک ملا برای تحصیل اولادشان قراردادی می‌بستند که تا یک‌ساله اطفالشان را قرآن‌خوان نماید. بچه چون به مکتب می‌رفت؛ نخست الفبا می‌خواند و پس از آن عم و جزء را از سوره "قُلْ أَعُوذُ" آغاز می‌کرد و پس از آن قرآن را فرا می‌گرفت و می‌خواند. پس از آن گلستان سعدی، جامع عباسی، نصاب،^۴ ترسل^۵ و ابواب جنان و تاریخ نادر و تاریخ معجم را یکی پس از دیگری فرا می‌گرفت و همین‌طور زبان یاد می‌گرفت تا پس از چند سال به این نتیجه می‌رسید که فارسی خواندن و نوشتن را فرا گرفته است» (کسروی، ۱۳۵۶، ص ۱۹). مکتب‌داران روش مشخصی برای تعلیم و تربیت اطفال نداشتند و هرکدام براساس ذوق و سلیقه و تجربیات خود به این امر می‌پرداختند. «مکتب‌دار مکلف بود شاگردهای خود را به معارف مذهبی هم آشنا کند و مواظب نماز خواندن بچه‌ها هم باشد. آخوند مکتب‌دار در این قسمت وظیفه خود، هر روز مسائل دینی و مذهبی از اصول و فروع دین گرفته تا

1. Schooling Education

۲. مراغه‌ای در کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ می‌نویسد که وقتی از مکتبی بازدید کرده است، مکتب‌دار از علم جغرافیا و تاریخ اطلاعی نداشته و فکر می‌کرد آفریقا جایی در نزدیکی سلماس است و عدد ۱۲۳۴ را این‌گونه می‌نوشته (مراغه‌ای، ۱۳۸۴، ص ۲۱۵).

۳. یاکوب ادوارد پولاک (Jacob Eduard Polak) پزشک اتریشی (۱۸۱۸-۱۸۹۱) که به دعوت امیرکبیر برای تدریس در دارالفنون به ایران دعوت شد. او با تربیت شاگردانی در دارالفنون و تألیف نخستین کتب پزشکی نقش مهمی در معرفی پزشکی جدید در ایران داشت.

۴. شامل قواعد عربی به صورت نظم.

۵. عبارت است از: نامه‌نگاری و مکاتبه.

طهارت و نجاست وضو و نماز و مقدمات و مقارنات آنها را از روی مسئله و فتوای مقلد زمان برای بچه‌ها می‌گفت و هر روز عصر همین که کارهای درس تمام می‌شد همگی را وادار می‌کرد وضو بگیرند و به‌طور جماعت نماز بخوانند و اگر بچه‌ای در خواندن نماز صبح و شب که در مکتب‌خانه نبود کاهلی می‌کرد به آخوند اظهار می‌شد و مؤمن کوچولو طرف تنبیه واقع می‌شد» (مستوفی، ۱۳۴۳، ص ۲۲۱).

بیان مسئله و طرح سؤال

اتفاق نظر بر آن است که نخستین مدرسه به سبک جدید را میرزا حسن تبریزی، ملقب به رشديه، در سال ۱۳۰۶ق در تبریز برپا ساخت (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۹۰، ص ۴۳۹؛ کسروی، ۱۳۵۶، ص ۱۹؛ مستوفی، ۱۳۴۳، ص ۱۸). در اوایل دوره سلطنت مظفرالدین شاه، شاهد ظهور شکل جدیدی از تربیت کودکان هستیم که به نظر متفاوت از تربیت مکتب‌خانه‌ای است. هرچند تلاش‌های رشديه در تبریز برای تأسیس مدرسه ناکام بود،^۱ ولی او توانست با حمایت میرزا علی‌خان امین‌الدوله، صدر اعظم مظفرالدین شاه، نخستین مدرسه به شکل جدید را در تهران برپا کند. سبک تربیتی مدرسه رشديه الگویی برای مدارس بعدی می‌شود. «مدرسه ابتدایی رشديه، محض سرمشق و نمونه به جهت تغییر و تبدیل سبک و اسلوب تعلیم و تعلم اطفال در این پایتخت دایر شده» (روزنامه تربیت، ۱۳۱۶ق، ش ۷۲). پس از مدرسه رشديه مدارس جدید دیگری به‌سرعت گسترش یافتند. افزون‌بر تلاش‌های رشديه و حمایت‌های امین‌الدوله، برپایی «انجمن غیردولتی معارف» در ۱۳۱۵ق کمک بزرگی به گسترش مدارس جدید در ایران بود. این انجمن از اشخاصی تشکیل شده بود که اقدام به برپایی مدارس جدید کردند و یا از تأسیس مدارس جدید حمایت کردند. «بیشتر اعضای انجمن از بنیانگذاران مدارس جدید در ایران به‌شمار می‌آیند. پس از تأسیس مدرسه رشديه با حمایت امین‌الدوله، مدارس دیگری به‌اهتمام انجمن معارف برپا شدند. این مدارس عبارت بودند از: مدرسه علمیه، ابتداییه، خیریه، شرف، ادب، سادات، افتتاحیه، دانش و مظفری...» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ص ۲۳۰).

تحلیل‌های متفاوتی درباره چرایی ظهور مدارس جدید در ایران ارائه شده است. برای مثال عده‌ای قائل بدان هستند که ظهور مدارس جدید ناشی از پروژه نوسازی^۲ در ایران بوده است (رینگر، ۱۳۸۱؛ قاسمی‌پویا، ۱۳۷۷؛ سمیع‌آذر، ۱۳۷۶؛ سرمد، ۱۳۷۲). این تحلیل‌ها اشاره به آن

۱. رشديه در برپایی مدرسه در تبریز با مخالفت‌های سرسخت بسیاری از مکتب‌داران و برخی از روحانیان روبه‌رو شد (رشديه، ۱۳۸۶).

2. modernization project

دارند که در دوره قاجار رفت و آمدهای ایرانیان به غرب و به ویژه اروپا گسترش یافت. در این رفت و آمدها برخی از ایرانیان تحت تأثیر تمدن غربی قرار گرفتند. تمدن غربی به کعبه آمال آنها تبدیل شده و تلاش کردند دستاوردهای این تمدن را بدون دخل و تصرف به کشور وارد کنند. یکی از دستاوردهای تمدن غربی که مورد توجه آنها بود، مدرسی بودند که به تربیت اطفال می پرداختند. آنها در صدد برآمدند تا این کالای غربی را وارد ایران کنند. این نیروهای فرنگ رفته در این خوش بینی گرفتار بودند که اگر در ایران مدرسی همانند مدارس کشورهای دیگر تأسیس شود، ایران نیز به پیشرفت و آبادانی آنان خواهد رسید. بدین ترتیب مدارس جدید حاصل کوشش این گروه، در تقلید از مدارس اروپایی بود. در این نوع از تحلیل ها شکل گیری و تکوین مدارس جدید در ایران، به خواست و اراده نیروهای فرنگ رفته تقلیل می یابد.

تحلیل های دیگری نیز بر نقش دولت^۱ قاجار در تأسیس و گسترش مدارس جدید توجه داشتند (صافی، ۱۳۷۳؛ سرکار آزانی، ۱۳۸۲؛ تکمیل همایون، ۱۳۸۵). در این تحلیل ها، اراده و خواست دولت قاجار برای افزایش سلطه خود در جامعه، عامل اصلی گسترش مدارس جدید در ایران بوده است. شکست ایران در جنگ های با روسیه و نیز دخالت های سیاسی کشورهای روسیه و انگلیس در مسائل داخلی ایران، حاکمیت سیاسی را به فکر اعزام دانشجو به اروپا انداخت. در ادامه این اعزام ها دولت قاجار تلاش کرد، مدرسه دارالفنون (۱۲۶۸ق) را به سبک اروپایی تأسیس کند تا نیازهای نظامی و اداری خود را از طریق این مدرسه برآورده سازد. پس از دارالفنون، مدارس دولتی دیگری، چون مدرسه زبان های خارجه (۱۲۸۹ق)، دارالفنون تبریز (۱۲۹۲ق)، مدرسه نظام در اصفهان (۱۳۰۰ق) و تهران (۱۳۰۲ق)، مدرسه فلاح (۱۳۱۹ق)، مدرسه سیاسی (۱۳۱۷ق) با همت دولت قاجار تأسیس شد. در این تحلیل ها برپایی مدارس جدید نیز برای تعلیم و تربیت کودکان با حمایت های دولت و برای تأمین شاگردان مدارس دولتی تفسیر می شود. اگرچه این نوع تحلیل ها نیز در مجموعه تحلیل های نوسازی قرار می گیرد، اما باید اشاره کرد که این روایت ها بیشتر بر نقش کارگزاران دولتی توجه دارد که هدف اصلی آنها بیش از آنکه پیشرفت ترقی ایران و رسیدن به تمدن جدید باشد، در جهت افزایش و تحکیم سلطه دولت بر جامعه بوده است. در این تحلیل ها نیز خواست و اراده دولت قاجار است که منجر به تأسیس مدارس جدید و گسترش آن در ایران شده است. مدارس جدید پروژه ای تعریف شده اند که دولت قاجار برای رفع نیازهای حاکمیتی و افزایش سلطه خود در جامعه، به دنبال اجرای آن بوده است. تحلیل های دولت گرا نیز شکل گیری و گسترش مدارس جدید در ایران را به کارگزاران دولتی تقلیل می دهند.

1. role of state

برخی از تحلیل‌ها نیز بر نقش دولت‌های بیگانه و مسیونرهای مسیحی در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران پرداخته‌اند (ناطق، ۱۳۸۰؛ حاضری، ۱۳۷۷). مدارس خارجی که به ظاهر برای اقلیت‌های دینی و خارجی مقیم ایران ساخته شده بودند، یکی از زمینه‌های آشنایی ایرانیان با شیوه‌های جدید تربیتی شد؛ زیرا افزون‌بر اقلیت‌های دینی و خارجی مقیم ایران، بعضی از ایرانیان هم فرزندانشان را به این مدارس می‌فرستادند تا از اولویت استخدام در مؤسسات جدید و مزایای حقوقی و امکان اعزام به خارج برخوردار شوند. این نوع از تحلیل‌ها، تأسیس مدارس جدید در ایران را «پروژه استعماری» نمایش می‌دهند. در دوره قاجار کشورهای چینی، روسیه، انگلیس و آمریکا و در ادامه آلمان به تأسیس مدرسه در ایران پرداختند. هدف اصلی آنها از تأسیس مدرسه در ایران، منافع استعماری و تبلیغات، مذهبی بیان شده است. در تحلیل‌های استعماری، مدارس جدید در ایران تحت تأثیر مدارس خارجی و با کمک‌های مادی و معنوی نیروهای استعماری در ایران شکل گرفته است. در این تحلیل‌ها هدف از تأسیس مدارس جدید در ایران تحکیم سلطه بیگانگان در ایران معرفی می‌شود.

اما مسئله‌ای که این مقاله درصدد پاسخگویی به آن است، بررسی نقش علما و روحانیان در شکل‌گیری و برپایی مدارس جدید در ایران است. عمده تحلیل‌های پیش گفته از علما و روحانیان به‌عنوان مانعی در جهت شکل‌گیری و گسترش مدارس جدید در ایران نام برده‌اند و یا اینکه نقش این گروه اجتماعی را نادیده گرفته و مسکوت گذاشته‌اند. بنابراین، پرسشی که این مقاله درصدد پاسخگویی بدان است را می‌توان این‌گونه طرح کرد که علما و روحانیان چه نقشی در برپایی مدارس جدید در ایران داشتند؟

فرض اصلی مقاله این است که روحانیان به‌عنوان یک نیروی اجتماعی، برخلاف تحلیل‌های پیشین، نقش فعالی در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران داشته‌اند. این مقاله تلاش می‌کند با ارائه اسناد و مدارک تاریخی موثق و معتبر به نقش تشویقی، حمایتی و مشارکتی روحانیان در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران بپردازد. به دیگر سخن، روایت‌ها و تحقیقاتی که این نیروی اجتماعی را مانع شکل‌گیری و گسترش مدارس جدید نمایش داده‌اند را به چالش بکشد. روش گردآوری شواهد در این تحقیق، روش اسنادی و روش داوری، روش تحلیل روایت بر پایه اسناد و شواهدی است که بر نقش علما و روحانیان در شکل‌گیری مدارس جدید در ایران اشاره دارند. با این حال باید اشاره کرد که هدف مقاله حاضر، نفی نیروهای اجتماعی دیگر در شکل‌گیری مدارس جدید نیست،^۱ بلکه ادعای مقاله تنها پرداختن به نقش علما و روحانیان در شکل دادن به مدارس جدید در ایران است.

۱. مقاله پیشاپیش پذیرفته است که برپایی مدرسه در ایران از سوی ترقی‌خواهان دولتی و غیردولتی بوده است، اما تلاش کرده، نقش علما و روحانیان را به‌عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر در این حوزه نشان دهد.

پیدایش مدرسه و مواجهه روحانیان

با ترور ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ق) مسافرت‌های مردم به خارج از مملکت افزایش یافت. افزایش مبادلات اقتصادی با ممالک خارجی، طبقه‌ای از تجار و بازرگانانی را شکل داده بود که برای فعالیت‌های اقتصادی به کشورهای همجوار و اروپایی مسافرت می‌کردند. برخی از اعیان و بزرگان نیز فرزندان خود را برای فراگیری علوم و فنون جدید به فرنگستان می‌فرستادند. «مردم که طبعاً در این مدت ده بیست ساله اخیر از اوضاع اروپا چیزهایی از مسافران شنیده و چشم و گوششان تا حد زیادی باز شده بود همین که عدم توجه شاه را به این قدغن‌های معارفی و جلوگیری دانش و بینش احساس کردند به جانب چیزهای تازه و معلومات جدید هجوم آوردند و عده زیادی به اروپا رفتند ... دیگر مثل دوره ناصرالدین شاه نبود که کسی جرئت بیان اوضاع و ترتیبات اجتماعی و سیاسی ملل و دول اروپا را نداشته باشد. هر کسی هر چه می‌دانست بی‌پروا صحبت می‌کرد. اهل مطالعه که سابقاً جز کتاب قدیمه چیزی نمی‌خواندند باخبر شدند که خیلی مطالب خواندنی از قماش دیگر هم هست» (مستوفی، ۱۳۴۳، ص ۱۹). سفر به ممالک خارج نیازمند این بود که مسافران با زبان‌های خارجه، جغرافیا و تاریخ آن ممالک آشنا باشند. با افزایش این رفت و آمدها، مردم لزوم فراگیری علمی چون جغرافیا، تاریخ، زبان‌های خارجی، حساب و ریاضی را دریافتند. افزایش تجارت خارجی با ممالک همجوار و اروپایی طبقه‌ای از تجار را شکل داده بود که برای مراودات اقتصادی خود با ممالک همجوار نیازمند تربیت نیروهایی بودند که با علوم جدید چون حساب و ریاضی، زبان‌های خارجی، و تاریخ و جغرافیا آشنا باشند. افزون‌بر این، برپایی مؤسسات جدیدی چون تلگراف‌خانه، مریض‌خانه، ضراب‌خانه، نظمی، چاپخانه و روزنامه، پست، بانک، راه‌آهن و برق و غیره ... و به‌کارگیری آنها در زندگی روزمره، نیازمند تربیت نیروهایی بود که با داشتن حداقل آشنایی با علوم و فنون جدید بتوانند نیازهای اداری و اجرایی این نهادها را برآورده سازند. همچنین ورود برخی از فنون و تکنولوژی‌های جدیدی چون تلسمه، عکاسی، برق، راه‌آهن و اتومبیل به زندگی روزمره ایرانیان ضرورت آشنایی و به‌کارگیری این فنون در میان ملت را ایجاب می‌کرد. مدرسه دارالفنون که وظیفه تربیت کارگزاران دولتی را برعهده داشت، نمی‌توانست این نیازها را برآورده سازد. در مدارس قدیمی نیز از علوم و فنون جدید خبری نبود. این ضرورت‌ها زمینه‌های سخن گفتن از تربیت ملت و انتشار علوم و فنون جدید در میان ملت را فراهم ساخت. نیروهایی که خارج از دولت شکل گرفته بودند و نیز نیروهای ترقی‌خواه دولت به صدا درآمده و از تربیت ملت سخن گفتند. در روزنامه غیردولتی «تربیت» این‌گونه از تربیت ملت سخن گفته می‌شود.

بدیهی است از چند قرن قبل اقلیم اروپا از سایر اقالیم گوی سبقت ر بوده و بیش از قطعات دیگر در عالم علم و صنعت و کمال و تربیت و تمدن ترقی نموده ... سرچشمه این آب‌های حیات و آن شکر و این نبات از روی انصاف با تأمل و درنگ وطن انگلیسی‌ها، فرانسوی‌ها، آلمان‌ها، رومن‌ها، سوئدها، نروژها، بلژیکی‌ها، هلندها یعنی فرنگ است. اما تفاوت ما و اروپاییان از کجا آمده؟ بله بی‌تأمل و گفتگو از تربیت بلی از تربیت ... از این قرار تربیت خوب چیزی است که آدم را از آنجا به اینجا می‌رساند و روز به روز بالا می‌برد. انسان که زیر بار تربیت رفت اگرچه در بدو امر قدری زحمت دارد لکن بعدها قدم در وادی راحت و نادبی استراحت می‌گذارد ... رنج‌ها می‌رود و گنج‌ها جای آن را می‌گیرد. فقر مبدل به غنا می‌شود ... (روزنامه تربیت، ۱۳۱۴ق، ش ۵).

در حاکمیت سیاسی نیز ترقی خواهان دولت، مظفرالدین شاه را به تربیت ملت و انتشار معارف جدید فرا می‌خوانند. در نامه‌ای از امین‌الدوله به مظفرالدین شاه آمده است: «اگر بخواهید در زمان سلطنت خودتان نام نیکی بر جای بگذارید به قدر امکان جدیت کنید کارها رو به اصلاح برود اصول قدیم زمان ناصری با زندگی دنیای امروزی متمدن موافقت نمی‌کند؛ ایران معارف لازم دارد افتخاری برای شما بالاتر از این نخواهد بود که مدارس متوسطه و عالی تأسیس کنید و از هر کجا وجهی برسد به این امر به مصرف برسانید که نام نیک شما در تاریخ ایران بماند که معارف‌پروری شما بهترین یادگاری خواهد بود که برای ملت ایران خواهید گذاشت» (امین‌الدوله، ۱۳۴۱، ص ۲۶۸). امین‌الدوله به شاه جدید متذکر می‌شود که «عقلانیت ناصری» در اداره مملکت با شرایط جدید همخوانی ندارد و بدین ترتیب او را آماده اصلاحات می‌کند. «مظفرالدین شاه نیز برخلاف پدرش با نشر معارف جدید مخالف نبود یا بهتر بگوییم در زمان مظفرالدین شاه هر کس هر چه می‌خواست می‌کرد» (بزرگ امید، ۱۳۶۳، ص ۲۹۵).

احساس نیاز به فراگیری علوم جدید در بین طبقاتی از جامعه و نیز ضرورت‌های حاکمیتی در تأمین نیروی انسانی مورد نیاز نهادهای جدید، تقاضا برای برپایی مدارس جدید را در بخش دولتی و غیردولتی افزایش داد. لزوم برپایی مدارس جدید در روزنامه‌های آن دوران این‌گونه بیان می‌شود: «امروز مایه نجات و سبب فلاح هر ملت و مزیت و برتری هر طبقه و طایفه بسته به علم است و حصول علم ممکن نیست جز به تحصیل و تحصیل هم منوط به وجود مدارس و مکاتب است به طرز جدید و قانون نو. پس ای ابنای وطن و برادران گرامی دامن مردی به کمر زنید و در افتتاح مکاتب و مدارس همت گمارید که درد جهالت را دارویی بهتر از مکتب و زخم حماقت را مرهمی نیکوتر از مدرسه نیست» (روزنامه ثریا، ۱۳۱۶ق، ش ۱). مقاله‌های گسترده‌ای از سوی روزنامه‌های دولتی، غیردولتی و خارجی مبنی بر انتشار علوم و فنون جدید در میان ملت مطرح می‌شود. در پی

این سخن‌ها، مکتب‌خانه‌های قدیمی، که شیوه غالب تربیت ملت در آن دوره بود، این‌گونه از سوی ترقی‌خواهان دولتی و غیردولتی مورد نقد قرار می‌گیرد: «مکاتب محلات خودمان دخمه‌هایی است که به اسم مکتب نامیده می‌شود و شعور افلاطون بی‌اغراق در آنجا خفه و نابود می‌گردد و گمان نمی‌کنم خدا با آن غفاری و ستاری و بزرگواری و بردباری آن کریچه‌های تنگ را به‌جای تحصیل دانش و فرهنگ قبول فرماید» (روزنامه تربیت، ۱۳۱۵ق، ش ۳۰). براساس این انتقادات، ترقی‌خواهان شکل‌های دیگری از تربیت ملت را ارائه می‌کنند: «تنها با ایجاد مدارس جدید از مکتب‌خانه‌های سر گذرها که در واقع نکبت‌خانه و محبس اطفال است و جای فساد استعداد و اختلال هوش و خیال و تضییع وقت مبتدیان و تکدر قریحه نوآموزان است خلاص می‌شویم» (روزنامه اطلاع، ۱۳۱۵ق، ش ۴۳۴). بدین ترتیب براساس ضرورت‌ها و نیازهایی که سر برآورده بودند و تقاضایی که از سوی حاکمیت سیاسی و برخی از طبقات اجتماعی مطرح بود، زمینه‌های برپایی مدارس جدید فراهم شد.

در پی این سخن‌ها و ضرورت‌های اجتماعی که سر برآورده بودند، فرصتی برای تشکیل انجمن معارف از سوی برخی از این نیروهای غیردولتی فراهم شد. هدف از تشکیل این انجمن غیردولتی «برپایی مدارس جدید» در سراسر ایران بود. تشکیل انجمن غیردولتی معارف در ۱۳۱۵ قمری کمک بزرگی به گسترش مدارس جدید در ایران بود. انجمن معارف مرکب از افرادی بود که به تأسیس مدارس جدید دست زدند و یا از تأسیس مدارس جدید حمایت کردند. نخستین مدارسی که به کمک این انجمن برپا شدند عبارت بودند از: علمیه، ابتداییه، شرف، افتتاحیه، مظفریه، ادب، سادات و دانش و... تمام هزینه‌های مدارس تحت نظارت انجمن معارف و به‌توسط این انجمن تأمین می‌شد که از کمک‌های مردمی و دولتی جمع‌آوری می‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱).

در ابتدای برپایی مدارس جدید، بسیاری از مکتب‌داران و برخی از روحانیان محافظه‌کار به مخالفت با مدارس جدید پرداختند.

بیش از هزار کس در شهر در کسوت طلاب علوم دینی که معیشتشان از طریق تعلیم و تربیت می‌گذشت دشمنان اصلی مدارس جدید بودند. بزرگ‌ترین ابزار آنها برای مخالفت با مدارس جدید تهمت و افترا به معارف جدید و کارکنان آن بود. این طلاب در این خانه‌ها رفته رفته جزء خانواده شده روابط زیاد و علاقمندی‌های مخصوص با بزرگ و کوچک یافته و هرچه را موجب قطع آن روابط یا برهم زدن ممر معاش آنها باشد را دشمن می‌دانند... بدین ترتیب مدارس جدید و انجمن معارف در مقابل خود یک فوج دشمن بی‌خانمان شده که از علاقه‌ها کوتاه‌دست گشته می‌بیند که بزرگ‌ترین اسلحه آنها تیر تهمت و افترا به معارف جدید و کارکنان آن می‌باشد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ص ۱۹۵).

برای نمونه، «مدیر مدرسه کمالیه با وجود آنکه با روحانیان محله روابط حسنه داشت و گاهی آنها را به مدرسه دعوت می‌کرد و برنامه‌ها و کتب درسی را به نظر آنها می‌رساند و امتحان قرآن و شرعیات را با حضور آنها انجام می‌داد و پسران و اطفال نزدیک و وابستگان آنها را به رایگان تربیت می‌کرد و بدین وسیله آنها را در جریان کار روزانه مدرسه قرار می‌داد، ولی با این اوصاف از آزار معاندین و کهنه‌پرستان و متعصبان افراطی مصون نبود. در تمام کوچه‌هایی که به مدخل مدرسه کمالیه ختم می‌شد بر دیوارها با زغال و گچ با خط درشت نوشته بودند، مرتضی خان، مدیر مدرسه کمالیه، بابی است. بعضی از اراذل را نیز تحریک می‌کردند که موقع عبور او از کوچه و بازار کلمات زشت بر زبان آورند» (صدیق، ۱۳۴۰، ص ۱۶). برخی از روحانیان نیز برپایی مدارس جدید را تقلیدی از مدارس خارجی در ایران دانستند که هدف آنها گسترش «السنه خارجی» و «دین عیسویت» در میان اطفال مسلمانان است.

قرن‌ها است صلیبیان برای محو کلمه طیبه اسلام و قرآن مجید نیرنگ‌ها به کار برده و اموال خطیره به اسم نوع‌خواهی برای این یگانه مقصدشان صرف کرده‌اند و به هیچ وسیله به مقصود خود نائل نشده‌اند جز از همین طریق تشکیل مکاتب و مدارس که با دراج مبانی طبیعی مذهبان در اصول تعلیمات تخم بد بی‌دینی و لامذهبی را در ضمائر ساده ابنا مسلمین کاشته به طوری که آرزو داشتند به مقصود خود رسیدند و چنانچه پس از تبیین مقصوده باز هم مسلمین پاک عقیده در غفلت بمانند و به لیت و لعل خود را دلخوش نمایند دو سه طبقه جز دهری مذهب و داروینی مشرب در تمام صفحه ایران دیده نخواهد شد و از مجوسیت قبل از اسلام به مراتب اسوءحالا خواهد بود و برحسب اخبار صحیحه صریحه تبعات این ضلالت ابدیه در صحیفه اعمال این عصر ثبت و مندرج خواهد بود و علی هذا بردن اطفال بی‌گناه که مواهب و ودایع الهیه‌اند به چنین کارخانه‌های بی‌دینی و اعانت و ترویج آنها بای‌وجه کان و صرف یکدرهم مال برای آنها از اعظم کبائر و محرمات و تیشه زدن به ریشه اسلام است. "محمدحسین الغروی نائینی". (سند کتابخانه ملی به شماره: ۲۷۹/۴۱۵۱۶).

هراس روحانیان مخالف مدارس در این بود که فراگیری علوم جدید و از جمله زبان‌های خارجی منجر به گسترش «مسیحیت کاتولیکی یا پروتستانی» در ممالک اسلامی شود و زبان عربی که زبان اسلام است را در بین مسلمانان تضعیف کند. در تبریز فتوایی به نام علمای نجف و کربلا منتشر شد که برپایی مدرسه و فرستادن اطفال مسلمانان به این‌گونه مدارس را حرام اعلام کرده بود «این زمان که شعائر اسلام ضعیف و اعلام کفر قوی و خرافات کفریه ملاحظه خذلهم الله ظاهر و تعلیم و تعلم السنه کفر و تشکیل معلم خانه‌ها که بالأخره موجب الحاد اطفال مسلمین است شایع و تشبه به کفار در همه اطفار و خصایص ایشان و در ملبس و مطعم و مسکن و صورت

معمول گشته بر همه مسلمین اجتناب از این امور واجب و مراوده با مرتکبین آنها و اعانه آنها ولو با اجازه دادن خانه و دکان حرام و از اکبر کبائر و العیاذ بالله محاربه با حضرت امام زمان است» (ناطق، ۱۳۸۰، ص ۸۵). بیشتر این مخالفت‌ها به این دلیل بود که برپایی مدارس جدید منافع اقتصادی و اجتماعی برخی از مکتب‌داران را به خطر انداخته بود. گسترش علوم و فنون جدید نیز برخی از روحانیان محافظه‌کار را بیمناک ساخته بود؛ زیرا گسترش مدارس جدید را باعث به خطر افتادن اعتقادات دینی مسلمانان می‌دانستند.

اما احساس نیاز دولت و ملت به فراگیری علوم و فنون جدید و استقبال عمومی از مدارس جدید، از مخالفت‌های روحانیان نسبت به مدارس جدید کاست. نهاد روحانیت نیز به‌عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی، لزوم فراگیری علوم و فنون جدید را دریافته بود. روحانیان به‌عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی با ابزار و فنون جدیدی چون روزنامه، کتاب، ساعت، تلگراف، پست، برق، عینک، تلفن و غیره آشنا شده بودند و برخی از این فنون را در زندگی خود به‌کار می‌بستند. افزون‌بر این، روحانیان با برخی از تجار و کسبه‌ای که به خارج مسافرت می‌کردند، روابط اقتصادی و اجتماعی داشتند. در این روابط روحانیان بیش از گذشته با آنچه در ممالک دیگر اتفاق می‌افتاد باخبر می‌شدند. برخی از روحانیان نیز در سفرهای خود به عتبات عالیات و حج تحت تأثیر نوآوری‌ها و ترقیات ممالک همسایه قرار می‌گرفتند. آشنایی روحانیان با علوم و فنون جدید، روابط آنان با تجار و بازرگانان و نیز سفرهای آنان به خارج از مملکت، تربیت جدیدی را در آنان درونی می‌ساخت به‌طوری‌که ضرورت تربیت مسلمانان براساس «مقتضیات زمان» و فراگیری علوم و فنون جدید را اعلام می‌داشتند: «کوشش ما باید در علمومی باشد که زمانه اقتضای آن را دارد علاوه بر این تعلیم سایر علوم تباین و تبعادی با تعلیم علوم شرعیه ندارند چنان‌که ملت نصارا با ید طولایشان در قاطبه علوم مسائل شرعیه خود را روز به روز قوت داده تا به درجه‌ای که اول درجه مذهب شدند. لاریب قوت دین منوط به قوت متدینان است و امروزه تعلیم علوم مقتضیات زمان موجب سلطه و استیلاهی اهل آن مذهب و شوکت و عظمت اهل مذهب مایه ترقی مذهب است. باری منظور از دانش و بینش ملت افرادی چند نمی‌باشند یعنی تا عامه ملت و قاطبه افراد امت دم از دانش و بصیرت نزنند آن ملت ترقی نتواند کرد»^۱ (رجبی، ۱۳۹۰، ص ۵۰).

برخورد روحانیان با فنون جدید و آشنایی مقدماتی آنان با دانش‌های جدیدی چون تاریخ، جغرافیا، حساب و هندسه، فیزیک و شیمی و... به تدریج نگرش آنان را به علم و دانش تغییر داد. تا پیش از این در نزد بسیاری از مردم و به‌خصوص روحانیان هرگونه دانشی تنها به علوم دینی محدود بود که در انحصار مدارس دینی و روحانیان قرار داشت. با برپایی دارالفنون و انتشار علوم و

۱. نامه‌ای از سیدجلال‌الدین کاشانی (مؤیدالسلام).

فنون جدید در میان عده‌ای از دولتیان و کاربرد این علوم و فنون در زندگی روزمره، به تدریج نگرش روحانیان را به علم و دانش تغییر داد. علوم و فنون جدید پس از علوم دینی با اهمیت شمرده شدند و از این علوم جدید با عنوان‌های علم ابدان، علوم معاشیه و علوم دنیویه و... یاد شد و مورد ستایش قرار گرفتند: «علم مایه جاودانی است، علم باعث نعمات و افتخارات است، بدون علم احدی دارای شرف نمی‌شود ولو آنکه سلطان قسمتی از زمین باشد هستی عالم بسته به علم است (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)». مفسران این عبارت را به این قسم تفسیر نموده‌اند که خداوند علم اشیاء را به آدم آموخت پس هرکس علم دارد پیروی به حکم خدا کرده و هرکس که پیروی خدا کند به خدا نزدیک‌تر است و مورد رحمت و نعمت خداوند است. تمام انبیا به جهت انتشار علم آمده‌اند و علما و حکما ودیعه خداوندی و مظهر صنایع و بدایع حضرت احدیت‌اند... علم منحصر به علم فقه و اصول و بعضی از شرایع نیست آنها خوب و در درجه اول مطلوب است بعد از آنها قسمتی از مردم عالم باید دارای "علوم معاشیه" مردم باشند از قبیل زراعت، فلاحت، صناعت، تجارت و...» (روزنامه مظفری، ۱۳۱۷ق، ش ۲). آشنایی تدریجی روحانیان به علوم و فنون جدید و کاربرد آنها در زندگی روزمره باعث شد که این نیروی اجتماعی لزوم کسب علوم و فنون جدید در مدارس را این‌گونه مطرح سازند. «اگر به امعان نظر و فکر صائب ملاحظه نماییم خواهیم فهمید که اساس شریعت مطهره راه فروع دینیه را به معاونت منوط و مربوط می‌نماید... تحصیل علم معدن‌شناسی و استخراج معادن وسیله دادن خمس است، تکمیل علم فلاحت موجب دادن زکات است، علم ثروت مقتضی ادامه حج است، علم تجارت باعث احسان به فقرا و مسکینان است، علم حرب به وظیفه جهاد است، علم حساب مستلزم اعتبار و علم هیأت و جغرافیا مزید معرفت قبله است، علم طب فایده‌اش حفظ ابناء مملکت است، مساحت اراضی و ساختن عمارت و تسطیح شوارع به علم هندسه است و اعطای خمس و زکات و ادای حج به معاونت این علوم است. افتتاح مدارس و مکاتب که باعث نجات جگرگوشگان وطن است به معاونت است پس جمیع این وجوه به تربیت که خداوند متعال از ما خواسته است به علم مربوط است و تحصیل علم به ایجاد مدرسه منوط و بقای مدرسه به اتفاق و اجماع و همت و معاونت است ترقیات وطنی بسته به ترویج و احیای همین آرزوست» (روزنامه مظفری، ۱۳۱۷ق، ش ۱).

ترقی‌خواهی برخی از روحانیان و نیز استقبال عمومی مردم از مدارس جدید، روحانیان را از موضع سلبی و منفعلانه نسبت به مدارس جدید خارج ساخت و برخی از آنان به صورت ایجابی و فعالانه به حمایت از برپایی مدرسه و انتشار علوم جدید پرداختند. برخی از بزرگان و متنفذان دولتی و غیردولتی آن زمان نیز خواهان مشارکت فعال روحانیان در برپایی مدارس جدید شدند. برای نمونه، در نامه محمودخان ناصرالملک به سیدمحمد طباطبایی چنین آمده است: «پادشاه

ژاپن پس از عزیمت به اروپا و دیدار از آنجا به این نتیجه رسید که به یک ملت وحشی بی‌علم و تربیت نمی‌توان آزادی داد و از یک مشت مردمان جاهل به هیچ‌وجه جای امیدواری نمی‌توان حاصل کرد؛ پس در کمال عجله تربیت مردم را وجه همت خود ساخت. هزاران معلم ماهر از هر علم و صنعت از ممالک مختلف فرنگ به ژاپن خواست و کروورها شاگرد از ژاپن به مدارس فرنگ فرستاد و به سرعت مشغول تربیت ملت گردید تا بعد از هجده یا بیست سال که چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ‌التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه به کلی در مملکت ژاپن تغییر کرد... عقیده بنده این است چون پادشاه ژاپن ریاست روحانی و مذهبی هم دارد و ملت ژاپن او را اولوالامر می‌دانند نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بوده پس در ایران نیز تأسیس مدارس از تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۹۰، ص ۴۶۱). روزنامه‌های غیردولتی نیز لزوم حمایت علما و روحانیان از مدارس جدید و انتشار علوم دنیوی در میان مسلمانان را مورد تأکید قرار می‌دادند.

رسول اکرم می‌فرماید: «اطلبوا العلم ولو به الصین؛ اگر علم در چین باشد بروید و به هر مشقتی باشد به دست آورید». غرض آن است که اگر علم در دورترین امکان روی زمین باشد، یعنی از هر جای عالم که ممکن است علم را تحصیل کنید و از فواید و نتایج آن بهره‌مند گردید. حال کلاه خود را قاضی کنید و ببینیم ما هیچ‌گوش به این حرف‌ها داده‌ایم و قدمی در این راه نهاده‌ایم. بلی، علم دین را علمای اعلام کثرالله امثالهم کامل فرموده، اما می‌خواهیم بدانیم آیا با معاش خراب، معاد آباد ممکن و میسر است یا خیر؟... اگر معاش آبرومندی می‌خواهیم کو علم معاش ما؟؟؟... ما علم دین داریم ولی علم دنیا نداریم و کار دنیا امروز به‌خصوص علم می‌خواهد و چون نداریم دین خود را هم روی دنیا می‌گذاریم... وظیفه علما این سلسله جلیله که رؤسای ملت و امنای شریعت هستند، این است که همیشه در مقام "تربیت امت" باشند شک نیست که اصلاح امور معاش و معاد بسته به علم است خواه علوم اخرویه و دینیه و تعلیم مسائل حلال و حرام باشد یا علوم دنیوی که موجب بقای نظام عالم و اساس زندگانی بنی‌آدم است، بلکه بدون علوم دنیوی تحصیل ثوابت اخرویه ممکن نشود و بدین ترتیب ساحت علمای اعلام کثرالله امثالهم را نیز از بعضی تصورات بری می‌دانیم چه آن ارکان رشاد می‌دانند جلوه اسلام و رونق دین به دانش است و البته از عالم جز تأیید علم چیزی دیده نشود و آن دانشمندان با نادان در یک جو نرود (روزنامه تربیت، ۱۳۲۰ق، ش ۲۷۹).

بدین ترتیب با توجه به خواست‌های عمومی برای برپایی مدارس و ضرورت‌های جدیدی که در جامعه سر برآورده بودند، روحانیان نیز به‌عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر در برپایی مدارس شرکت کرده و نقش تشویقی، حمایتی و مشارکتی در تشکیل مدارس و گسترش آن ایفا کرده‌اند.

نقش تشویقی روحانیان

بسیاری از روحانیان متنفذ آن دوران برای تأیید فعالیت‌های مدارس و تشویق مردم به فرستادن فرزندانشان به مدارس، از مدارس جدید بازدید می‌کردند و بر برنامه‌هایی که در مدارس اجرا می‌شد، نظارت داشتند. برای نمونه، در روزنامه اطلاع بیان شد: «الحمدالله امروزه مدارس جدید به درجه‌ای رسیده که مورد توجه و التفات عموم رجال عظام به خصوص علمای اعلام کثرت‌الله تعالی گردیده است. علمای اعلام دارالخلافة باهره ترویج این مدارس و تشویق خاطر شاگردان آنها را از فرایض ذمت همت خودشان شناخته تاکنون چند مرتبه برای امتحان و اختیار به مدارس مزبوره تشریف برده‌اند» (روزنامه اطلاع، ۱۳۱۶ق، ش ۴۵۸). برخی از روحانیان برجسته آن دوران نیز فرزندانشان را به مدرسه می‌فرستادند و بدین ترتیب حمایت و رضایت خود را از فعالیت‌های مدارس جدید اعلام می‌داشتند. روحانیان وظیفه خود می‌دانستند، به طور مرتب به مدارس سرکشی کنند و به دروسی که به شاگردان تدریس می‌شد و امتحاناتی که از شاگردان گرفته می‌شد، نظارت داشته باشند. درباره سرکشی علما به مدارس جدید و گرفتن امتحان از شاگردان آمده است: «جناب آقای آقا سیدعبدالله سلمه تعالی که چند نفر از آقازادگان ایشان در مدرسه مظفری مشغول به تحصیل اند به اتفاق جناب آقا شیخ میرزا حسن مجتهد که آقازاده ایشان نیز در این مدرسه مشغول به تحصیل اند به مجلس مزبور ورود فرمودند و با حضور ایشان از شاگردان امتحاناتی به عمل آمد» (روزنامه معارف، ۱۳۱۶ق، ش ۲). بازدید علمای سرشناس آن دوران از مدارس جدید نشانه تأیید آنها از «تربیت مدرسه‌ای» است. مدیران و معلمان مدارس برای ادامه فعالیت‌های خود نیازمند این تأییدات بودند. بنابراین، برخی از مدیران از روحانیان سرشناس دعوت می‌کردند که از مدارس آنان بازدید کنند و به دروسی که در این مدارس تدریس می‌شود، نظارت کنند. مدیران مدارس جدید تلاش می‌کردند با روحانیان محله‌شان ارتباط نزدیکی برقرار سازند و گاهی آنها را به مدرسه دعوت می‌کردند و برنامه‌ها و کتب درسی را به نظر آنها می‌رساندند و امتحانات قرآن و شرعیات را با حضور آنها انجام می‌دادند. «تمنای مدرسه کمال از علما: چون مدرسه کمال در هر هنگام خودش را خادم دین و دولت و ملت می‌داند و در تأسیس او هیچ مقصودی غیر از اینها در میان نیست علی‌هذا به عموم ملت اسلام فرض است که هرچند گاهی و بلکه هر موقعی که خودشان صلاح می‌دانند غفلتاً به مدرسه وارد شده و از درس و نظمش امتحان کنند خواهشمندیم که علمای اعلام و ادبای اکرام با این وظیفه مقدسه خودشان را موظف دانسته و غالباً اطفال مدرسه را با امتحانات خودشان مفتخر و سرافراز دارند که عموم ملت در خدمات مدرسه بیشتر تبصر داشته باشند» (روزنامه کمال، ۱۳۱۷ق، ش ۱۵).

بازدید روحانیان متنفذ و سرشناس آن دوران مانع تعرض و خرابی مدارس توسط مکتب‌داران

مخالف می‌شد. بازدیدهای دیگری نیز توسط برخی از روحانیان انجام می‌شد: «عصر روز پنجشنبه جناب مستطاب حجت‌الاسلام آقای حاجی میرزا حسن آشتیانی با بعضی از بستگان خودشان محض ترویج علم و تشویق شاگردان مدارس و مکاتب ملیه به مدرسه شرف تشریف بردند... بالجمله شاگردان مدرسه در این روز خدمت جناب حجة الاسلام آقا میرزا آشتیانی مختصر امتحاناتی داده ترقیات فوق‌العاده جوانان و اطفال صغیر السن در این مدت قلیله مورد کمال تعجب و تحسین جناب ایشان افتاد انعامی محض تشویق به هر یک از شاگردان مبذول داشت» (روزنامه خلاصة الحوادث، ۱۳۱۶ق، ش ۲۰). همان‌طور که بیان شد سرکشی روحانیان به مدارس جدید، بنیان و مدیران مدارس را به ادامه کار خود تشویق می‌ساخت و مانع تعرض مخالفان تربیت مدرسه‌ای به آنان می‌شد. بازدید روحانیان از مدارس در آن دوران موجب اعتبار بخشیدن به فعالیت‌های مدارس می‌شد و برخی از مردم که در فرستادن فرزندانشان به مدارس تردید داشتند را تشویق می‌کرد که فرزندانشان را برای فراگیری علوم و فنون جدید به این مدارس بسپارند. برخی از مدارس نیز تحت عنایات و حمایت برخی از روحانیان برپا شد.

روحانیان افرادی را که با علوم و فنون جدید آشنایی داشتند، تشویق می‌کردند که به برپایی مدارس جدید اقدام کنند. شیخ هادی نجم‌آبادی از روحانیان به نام آن روزگار در برپایی مدرسه ایتم همکاری داشته و مدرسه رشدیه را مورد حمایت‌های مالی و معنوی خود قرار می‌داد (رشدیه، ۱۳۶۲). برخی از روحانیان نیز گسترش این‌گونه مدارس را سبب ترویج اسلام و علوم دینی دانسته و انتشار این‌گونه مدارس را مورد تشویق قرار می‌دادند. برای نمونه، یکی از علما، بازدید خود از مدارس را این‌گونه به روزنامه‌های آن دوره گزارش می‌دهد: «چنین گوید بنده جانی محمدعلی الحسینی شهرستانی که در ابتدا تشکیل مدارس جدید در تهران چنین مسموع می‌شد که وضع تربیت و ترتیب آن مخالف طریقه معموله شرع و رویه اسلام است تا در روز دوشنبه ۲۴ صفر وارد شدم در مدرسه شرف و در سابق بر آن هم به سیاحت مدرسه ادب رفته بودم وضع این دو مدرسه را برخلاف مسموع مشاهده نمودم الحق بسیار مناسب است ترویج این نوع از مدارس در مملکت اسلام اگر به همین طریق باشد که مشاهده شده است مستمر بماند و تغییر وضع آن نشود به نحوی که مخالف با رویه شرع باشد و بقای آن به همین طریقه سبب ترویج اسلام و علوم دینی خواهد شد. محمدعلی حسینی» (روزنامه تربیت، ۱۳۱۷ق، ش ۱۴۸). براساس این بازدیدها می‌توان گفت که علما و روحانیان به‌عنوان یکی از نیروهای مشوق در برپایی مدرسه و گسترش تربیت مدرسه‌ای به حساب می‌آیند. روحانیان آن دوره در بازدیدهایشان از مدارس همواره مدیران، معلمان و شاگردان را در فراگیری علوم دینی و دنیایی مورد تمجید و تشویق قرار می‌دادند. انجمن معارف نیز به حساسیت‌های روحانیان در برپایی مدارس توجه داشت و در جلسات امتحانی مدارس از

روحانیان دعوت به عمل می‌آمد که در این جلسات شرکت کنند و بر تربیت دینی کودکان مسلمان نظارت داشته باشند. همچنین در فصل بیستم نظام‌نامه انجمن معارف آمده است: «در تمام مدارس شاگردان بعد از فراگرفتن سواد فارسی باید هر یک از رساله علمیه یکی از علما اعلام و مجتهدان عظام را که بیشتر معمول و مقبول و طرف تقلید عامه است با خود داشته و روزها نزد معلمان قرائت نمایند تا مسائل فرعی که دانستن آنها مایه صحت عبادات و اعمال دینیه است برای آنها ملکه شود» (اصل بیستم نظام‌نامه انجمن معارف، ۱۳۱۶ق).

نقش حمایتی روحانیان

مواجهه روحانیان با مدارس جدید تنها به این بازدهی‌ها و تشویق‌ها محدود نمی‌ماند، بلکه برخی از روحانیان در برپایی مدارس به حمایت‌های مادی و معنوی از مدارس می‌پرداختند. بانیان مدارس برای تأمین مالی مدارس خود معمولاً دفاتر اعانه فراهم می‌ساختند و گروه‌های مختلف دولتی و ملتی برای کمک به فعالیت‌های مدارس در این امر خیر شرکت می‌کردند. روحانیان همواره یکی از گروه‌هایی بودند که در جمع‌آوری کمک‌های مالی برای برپایی مدارس شرکت داشتند. حمایت‌های مالی روحانیان از مدارس جدید از این جهت اهمیت داشت که عموم مردم را نیز تشویق می‌کرد که در این امر خیر شرکت داشته باشند. برای نمونه، شیخ فضل‌الله نوری کمک مالی خود به مدارس جدید را این‌گونه شرح می‌دهد.

مخفی نماند بر اخوان مؤمنین ختم الله لهم بالخير و السعادة که انصافاً این امری را که اقدام فرمودند خیر جاری بزرگی است خوب است همه در این خیر امداد نمایند فی الحقیقه نجاه منجی از عذاب علیم است فاستبقوا الخیرات و سارعوا الی مغفره من ربکم لینفعکم یوم لاینفع مال لابنون و این حقیر انشاءالله تعالی محض اینکه بی‌بهره از خیر معظم نباشم مبلغ یکصد قران برای این خیر خدمت خواهم نمود (روزنامه معارف، ۱۳۱۶ق، ش ۱۰).

باید خاطر نشان ساخت که این تشویق‌ها و حمایت‌های مالی از مدارس تنها محدود به پایتخت نمی‌شد، در ایالت‌های مختلف نیز علما و روحانیان یکی از اعانه‌دهندگان و کمک‌کنندگان به مدارس جدید به‌شمار می‌آمدند. برای نمونه، در تأسیس «مدرسه امید» در قزوین آمده است:

چون ورقه وجه اعانه را نزد یکی از آقایان می‌برند که مهر و امضا نماید آن شخص جناب مستطاب شریعت‌مدار حاجی سیدابراهیم مجتهد معروف به حاجی سیدجواد سلمه تعالی بوده و وقتی از شرح ورقه استفسار می‌فرمایند و چون درست به مسئله مسبوق می‌شوند تمجید و تعریف زیاد از این کار خیر می‌نمایند و اهل مجلس را به همراهی و مساعدت تحریض و ترغیب می‌کند و ورقه را از مأمور گرفته به خط خود بیست تومان به اسم اعانه سالیانه مرقوم می‌نماید

و از اینجا معلوم می‌شود که علمای اعلام که حامیان اسلام‌اند مؤید نشر و انتشار علوم و معارف می‌باشند نه مانع و اگر حرفی بوده و در جای دیگری بوده و به عبارت آخری با معقول کاری نداشته مجهول را منع می‌نموده‌اند (روزنامه تربیت، ۱۳۱۷ق، ش ۳۸۲).

براساس دفاتر اعانه‌های آن زمان به مدارس جدید علما همواره یکی از اعانه‌دهندگان و حامیان مالی مدارس جدید محسوب می‌شدند. علما در جشن‌ها و جلساتی که برای کمک به مدارس برپا می‌شد دعوت می‌شدند و کمک‌های مالی خود را با عنوان شرکت در امر خیر به صندوق‌های اعانه می‌دادند. علاوه بر این روحانیان در برخی از خطابه‌ها و منابر و مجالس دینی خود، مردم را تشویق می‌ساختند که در برپایی مدارس و فراگیری علوم و فنون جدید نقش داشته باشند. برپایی مدارس جدید و فراگیری علوم و فنون جدید از جمله موضوعاتی بود که برخی از روحانیان در منابر و خطابه‌های خود بر آن تأکید داشتند (ملک‌زاده، ۱۳۶۳). بر این اساس، روحانیان افزون بر حمایت‌های مادی و معنوی که از مدارس جدید داشتند، بزرگان قوم را نیز تشویق می‌کردند که برای «تربیت امت اسلامی» مدارس جدید برپا سازند تا اطفال مسلمین در این مدارس با علوم و فنون جدید آشنا شوند.

نقش مشارکتی روحانیان

مدارس جدیدی که با عناوین مدارس خارجی،^۱ مدارس ملیه^۲ و مدارس مظفریه^۳ برپا شده بودند انحصار تربیت کودکان و نوجوانان را از کنترل روحانیان خارج ساخته بود. ظهور این مدارس و ورود نیروها و نهادهای جدیدی به حوزه «تربیت اطفال مسلمین» موجب نگرانی برخی از روحانیان شده بود. روحانیان و علمای دینی آن روزگار همواره بیم داشتند که تربیت مدرسه‌ای به دست ناهلان بیفتد، یا اینکه اطفال مسلمین در مدارس چیزهایی فراگیرند که دین و اعتقادات آنها را تضعیف کند.

امری که نهایت اهمیت را دارد تبعید و مداخله ندادن به اشخاص متهم است چه مداخله این‌گونه اشخاص که در واقع گرگان متلبس به میش‌اند و تصرف آنان در رأس مدارس و مکاتب مورث ندامت و پشیمانی است. زحمات انبیا و اولیا و علما در مقام دین و حفظ نمودن از انحراف از عقاید صحیح بر همه ما مکشوف است. خون مقدس حسین بن علی (علیه السلام) ریخته نشد مگر برای

۱. مدرسی که از سوی دولت‌های بیگانه و مسیونرهای مسیحی برای تبلیغات مذهبی و منافع استعماری برپا شده بودند، مدرسی چون الیانس، سن ژوزف، سن لویی و... در برخی از این مدارس اطفال مسلمین نیز پذیرفته شده و به تحصیل علوم جدید می‌پرداختند.

۲. مدرسی که از سوی انجمن غیردولتی معارف برپا شده بودند و با اعانه‌های مردمی و وجوهات پرداختی شاگردان اداره می‌شدند. انجمن معارف مدارس جدید برپا شده را مدارس «ملیه» می‌نامیدند. نام‌گذاری ملیه از این جهت بود که بر غیردولتی بودن این مدارس تأکید شود.

۳. مدرسی که مورد حمایت وزارت علوم قرار داشت و چون این مدارس را از آثار و برکات حکومت مظفرالدین شاه می‌دانستند، این مدارس را با عنوان مدارس «مظفری» می‌خواندند.

بقای دین. این همه خون‌های مطهر که از زمان بعثت حضرت خاتم‌النبی ﷺ تاکنون ریخته شد فقط محض حفظ دین و بقای آن بوده و این مسئله هم معلوم است که اساس و اصل اصول مدارس است. امروز به مرحمت اعلی حضرت اقدس شاهنشاه و اقدام اولیا، دولت و همت بزرگان و علما تقریباً بیست هزار یا بیشتر اطفال مسلمانان در این مدارس مشغول تحصیل علوم می‌باشند اگر یک نفر مغرض متهم مداخله در این انجمن کند و به این انجمن مقدس و به این مدرسی که به این زحمت و خون دل برپا شده است داخل شود هر آینه این اطفال ساده که اذهان آنها صاف و مستقیم است به زودی کدر و معوج خواهد گردید (روزنامه نوروز، ۱۳۲۰ق، ش ۳۰).

آنچه برخی مخالفت‌های روحانیان را با برخی مدارس برمی‌انگیخت آن بود که برخی از اجزای مدارس جدید، علوم عربی را اهمیت نداده، بلکه برخلاف علوم، عربی را جزئی انگاشتند و در عوض السنه خارجی^۱ را بر زبان فارسی و عربی ارجحیت می‌دادند و این از نظر برخی از علما تهدید اساس دین و اعتقادات دینی در مدارس جدید بود. روحانیان این‌گونه افراد در انجمن معارف و امر مدرسه‌داری را در واقع «گرگان متلبس به میش» می‌دانند که تصرف آنان در رأس مدارس و مکاتب مورث ندامت و پشیمانی است.

نگرانی‌ها و تردیدهایی که نسبت به فعالیت‌های مدارس جدید در میان روحانیان شکل گرفته بود، این نیروی اجتماعی را فعالانه به نهضت مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری وارد ساخت. برپایی «مدرسه اسلام» توسط سیدمحمد طباطبایی، عالم معتبر آن دوران و واگذاری مدیریت مدرسه به پسرش، سیدمحمدصادق طباطبایی، مقدمه‌ای شد تا روحانیان دیگر نیز به دایر ساختن مدرسه اقدام کنند. مدرسه اسلام از نخستین مدارس جدیدی است که توسط یک روحانی سرشناس برپا شد و مورد استقبال روحانیان دیگر نیز قرار گرفت. در این مدرسه اولویت با فراگیری علوم دینی بود و در کنار علوم دینی شاگردان مدرسه با برخی از علوم فنون جدید نیز آشنا می‌شدند. «مدرسه اسلام مستقیماً مورد توجه و حمایت آقا میرزا سیدمحمد طباطبایی و به مدیریت آقا زاده معظم، میرزا صادق طباطبایی دایر شده. در این مدرسه علوم عالی و غیرعالیه از قبیل صرف و نحو منطق و معانی بیان و بدیع و فقه و اصول و عقاید و احکام شریعت و حکمت وسطی و از حساب و هندسه و هیئت و فیزیک و شیمی و جغرافیا و طب ایرانی و فرنگی و معدن‌شناسی و تاریخ و حتی فارسی و سیاق و علم حسن خط و غیرها تدریس می‌شود از جمله آن آموزش برخی از صنایع در هفته یک تا دو ساعت به اطفال است از قبیل قالی‌بافی، کفش‌دوزی، خیاطی، صحافی، نجاری، ساعت‌سازی و عکاسی...» (روزنامه تربیت، ۱۳۱۷ق، ش ۲۰۳).

۱. زبان‌های خارجی

روحانیان سرشناس آن دوران از برپایی «مدرسه اسلام» حمایت کرده و روحانیان دیگر را به دایر ساختن این‌گونه مدارس تشویق می‌ساختند. برای نمونه، شیخ عبدالرحیم اصفهانی، یکی از علمای به نام آن روزگار، حمایت خود از مدرسه اسلام را این‌گونه نقل می‌دارد: «کسی که ملتفت این مفسده در اسلام گردید^۱ و در مقام رفع آن برآمده حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای حاجی سیدمحمد طباطبایی دامت برکاته است که مدرسه‌ای موسوم به اسلام را برای این مقصود دایر فرمودند، اطفال مسلمین را وارد این مدرسه کردند و به ترتیب سهل و ساده و سریع الیصال^۲ خواندن و نوشتن فارسی و عربی را تعلیم می‌گیرند و پس از تعلیم اصول و فروع عقاید اسلام در دوره اول و در دوره دوم تمام اصول و فروع عقاید را با ادله محکمه و براهین متینه اخذ می‌کنند و مسلمان حقیقی می‌شوند» (رجبی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۶). همان‌طور که این نامه اشاره دارد، هدف اصلی برپایی مدارس این است که «مسلمانان حقیقی» در این مدارس تربیت شوند. مسلمانانی که اصول و فروع دینی را با ادله محکمه و براهین متینه فراگیرند. سیدمحمد طباطبایی در نامه خود به روزنامه تربیت هدف خود از تأسیس مدرسه اسلام را این‌گونه نقل می‌کند:

سال‌ها مسلمین در این آرزو بودند و میل داشتند که فرزندان ایشان چون اطفال دیگران اهل علم و صنعت شوند تا دین و دنیای آنها منظم شود از زیر بار فقر و احتیاج و ذلت بیرون آیند و به آن‌طور که می‌دانید مورد طعن و سخریه اجانب نشده در عداد ملت مرده معدوده محسوب نباشند ... غرض از تأسیس مکاتب و مدارس این است که اطفال مسلمین که ودایع رب‌العالمین اند مسلمانان غیرتمند، با اخلاق و اهل علم و صنعت بار آیند تا هم خود آسوده باشند هم در مواقع ضرورت به کار دولت و ملت خورند ... همچنین شرایط مدرسه این است که نظم و ترتیب آن اسلامی باشد تا طفل مسلم بار آید و در موقع حاجت "به کار اسلام بخورد" در چیزهایی که به متعلم آموخته می‌شود باید اهم را ملاحظه نمود. طفل لازم است اول زبان وطن و ملت را یعنی فارسی و عربی بیاموزد و آنگاه السنه خارجه را در ضمن فارسی و عربی عقاید و احکام مذهب را و اخلاق شرعیه و آداب اسلام را پس به علوم دیگر از طبیعی و ریاضی و شیمی و طب و سایر پردازد نیز جغرافیا و تاریخ را یاد گیرد خاصه سیره پیغمبر اکرم خاتم النبیین و ائمه اطهار و فضایل و مناقب ایشان و تاریخ خلفا و سلاطین اسلام چه تاریخ خیلی در کار مدخلیت دارد (روزنامه تربیت، ۱۳۱۸ ق، ش ۲۰۶).

هدف سیدمحمد طباطبایی برپایی مدرسه‌ای با ساختار اسلامی بود. در این مدرسه تربیت دینی در اولویت قرار داده شده و در کنار تربیت دینی، اطفال مسلمین با علوم و فنون جدیدی چون زبان خارجه، شیمی، جغرافیا، هندسه و... آشنا می‌شدند. آنچه آیت‌الله طباطبایی را به نوشتن این

۱. نگارنده در ابتدای نامه خود به انحطاط مسلمین پرداخته و در ادامه اشاره می‌کند. کسی که ملتفت این مفسده در اسلام گردیده ...
 ۲. به سرعت چیزی را به دیگری رساندن.

نامه برانگیخته بود این بود که تفاوت مدرسه اسلام را با اشکال دیگر مدارس آن دوره نشان دهد. از دیدگاه روحانیان مدارس جدید همان «مدارس اسلامی» هستند که روحانیان یا متدینان باید به برپا ساختن آنها اقدام کنند تا اطفال مسلمین علاوه بر آموزش‌های دینی با علوم و صنایع جدید نیز آشنا سازند. هدف مدرسه اسلام تربیت مسلمانانی است که با علوم و فنون جدید آشنایی یابند تا بدین وسیله احتیاج مسلمین به ممالک اجنبی کاهش یابد.

در پی اقدام سیدمحمد طباطبایی به برپایی مدرسه اسلام، مدارس دیگری چون: هدایت، ایمانیه، قدسیه، شریعت، محمدیه، حسنیه و سادات، از طرف روحانیان در پایتخت برپا شدند. مدارس نیز در ایالات و ولایات توسط روحانیان در قم، مشهد، قزوین، کرمانشاه و اصفهان تشکیل شدند. افزون بر اینها روحانیان همواره افراد متدین و امین را تشویق به برپایی مدرسه می‌کردند و از وزارت علوم انتظار داشتند که در امر مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری دخالت کند و از افراد امین و متدینی که شایسته و صلاحیت مدرسه‌داری دارند، حمایت شود تا تربیت اطفال مسلمین به دست ناهلان نیفتد: «پس خیراتی بهتر از این نیست که وزارت علوم به شخص شخیص و نفس نفیس تفتیش و فحوص فرمایند و از علما و اخیار و متدینین استفسار فرمایند در خفا و غیب حال اجزای مدارس و اعضای انجمن را به دست آورند» (روزنامه نوز، ۱۳۲۰ق، ش ۳۰). روحانیان تأکید داشتند که مدارس جدید را با عنوان «مدارس اسلامی» بنامند. این نام‌گذاری بیشتر از آن روی بود که اولاً، نقش روحانیان و علوم دینی را در اداره و مدیریت مدارس برجسته سازند و از سوی دیگر، مدارس اسلامی را در کنار مدارس مظفری، ملیه و خارجی مطرح سازند. ناظم‌الاسلام کرمانی (معاون مدرسه اسلام) علل نام‌گذاری مدرسه اسلام را این‌گونه نقل می‌کند:

تسمیه آن به اسلام چند وجه منظور بود اول آنکه مؤسس این مدرسه از رؤسای اسلام است؛ دوم آنکه قوانین اسلامیة تحصیلش در این مدرسه مقدم بر سایر تحصیلات است؛ سوم آنکه اجزا و معلمان باید تماماً متدین به دین اسلام باشند؛ چهارم آنکه شاگرد خارج از دین اسلام در این مدرسه پذیرفته نخواهد شد و پنجم آنکه در وقت افتتاح مدرسه در تسمیه تقال به کلام‌الله زدند آیه مبارکه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» در اول صفحه آمد (همان، ش ۳۷).

در ادامه نامه سیدمحمد طباطبایی به روزنامه تربیت، مدرسه مورد انتظار روحانیان و به عبارت دیگر، «مدارس صحیحہ اسلامیة»، این‌گونه توصیف می‌شود:

حال باید دید از چه قسم مدرسه این مقصود حاصل آید، از مدرسه که مؤسس و رئیس آن مسلمان غیور باشد و از فساد عقیده و فجور دور، ظاهر الصلاح و مأمون الجانب، با شخصیت مقتدر، نافذ الکلمه، به شخصه اهل علم و تدبیر و پشتکار، بی‌طمع و تنبلی و اهمال، همتش در تربیت اطفال مسلمین و خدمت ملت واحد و اجزای مدارس نیز از ناظم و مدیر و معلم تا

فزاش و قاپوچی هر یک به فراخورشان و مقام دارای غالب صفات مذکور باشند؛ زیرا که اطفال ناموس خلق‌اند و ناموس را باید به امین سپرد. همچنین شرایط مدرسه این است که نظم و ترتیب آن اسلامی باشد تا طفل مسلم بار آید و در موقع حاجت به کار اسلام بخورد در چیزهایی که به متعلم آموخته می‌شود باید اهم را ملاحظه نمود طفل لازم است اول زبان وطن و ملت، یعنی فارسی و عربی را بیاموزد و آنگاه السنه خارجه را در ضمن فارسی و عربی عقاید و احکام مذهب را و اخلاق شرعی و آداب اسلام را پس به علوم دیگر از طبیعی و ریاضی و شیمی و طب و سایر پردازد (روزنامه تربیت، ۱۳۱۸ق، ش ۲۰۶).

در نامه سید محمد طباطبایی سه شاخص یک مدرسه اسلامی به روشنی مشخص شده است: اول اینکه، مؤسس و معلمان مدرسه از مسلمانان غیور باشند؛ یعنی در ظاهر و باطن به اعتقادات اسلامی پایبند باشند و اعمال اسلامی را رعایت کنند؛ دوم اینکه، اطفال را مسلم بار آورند که در موقع حاجت به کار اسلام و مسلمین آید و سوم اینکه، در آموزش دروس ابتدا زبان ملی و دینی که زبان فارسی و عربی است بر زبان‌های خارجی در اولویت باشد و تربیت علوم دینی بر علوم دنیوی مقدم باشد. در ادامه نامه شیخ عبدالرحیم اصفهانی نیز مزیت مدرسه اسلام بر مدارس دیگر این‌گونه نقل می‌شود:

اطفال مسلمین که وارد مدرسه می‌شوند به ترتیب سهل و ساده و سریع ایصال خواندن و نوشتن فارسی و عربی را تعلیم می‌گیرند و پس از تعلیم اصول و فروع عقاید اسلام در دوره اول در دوره دوم تمام اصول و فروع عقاید را با ادله محکمه و براهین متینه اخذ می‌کنند و مسلمان حقیقی می‌شوند آن وقت اگر آن طفل باید از جانب دولت حقه اسلام قونسول در بلاد خارجه باشد و یا در تجارت با خارجه مربوط شود البته زبان خارجه هم تعلیم می‌گیرد و آن اسباب باعث استحکام عقاید اوست و نه اضلال... (رجبی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۶)

و در ادامه این‌گونه به انتقاد از مدارس جدیدی می‌پردازد که این‌گونه عمل نمی‌کنند:

نه اینکه هر بقال‌زاده‌ای در روز اول ورود به مدرسه کتاب الفبای فارسی را با کتاب الفبای انگلیس و یا فرانسه با هم بخواند و طفل ساده در اول کار گرفتار شبهات دعوات عیسویه شود ایراد علمای اصفهان بر مکاتب جدید این سامان از همین راه بود وگرنه علمای اسلام که عقل^۱ جماعت‌اند هرگز با دانش دشمنی ندارند و ابداً راضی نمی‌شوند که مردم بی‌دانش و عوام کالانعام^۲ بار آیند (همان‌جا).

بدین ترتیب مشارکت روحانیان در برپایی مدارس جدید از سوی ناظم‌الاسلام کرمانی این‌گونه نقل می‌شود: «پس از اقدام حجة الاسلام آقای آقا سید محمد طباطبایی به افتتاح مدرسه اسلام دیگر ابداً از طرف علمای بزرگ منعی و قدحی در باب مدارس نیست و وقتی گفتگویی بوده راجع به اجزا

می‌شده و دخلی به اصل مدرسه نداشته» (روزنامه تربیت، ۱۳۲۲ق، ش ۳۷۷). بر این اساس، می‌توان گفت که روحانیان و علمای طراز اول آن دوران نه تنها با برپایی مدارس جدید مخالف نبودند، بلکه به‌عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر در برپایی و گسترش مدارس جدید در ایران نقش فعالی را برعهده داشتند. روحانیان از مدارس جدید با عنوان «مدارس اسلامی» یاد می‌کردند و این نام‌گذاری را به سبب تمایز این مدارس از مدارس خارجی، ملیه و مظفریه مطرح می‌ساختند. روحانیان همواره نگران بودند که در مدارس جدید دروسی تدریس شود که اعتقادات اطفال مسلمین را آلوده سازد و یا مسئولیت تربیت اطفال مسلمین به افرادی واگذار شود که اعتقادات اطفال مسلمین را منحرف سازند. این نگرانی‌ها و حساسیت‌ها باعث شد، روحانیان به‌عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر، فعالانه در برپایی مدرسه و مدیریت آن شرکت کنند و از تربیت مدرسه‌ای برای تربیت مسلمانانی متناسب با «مقتضیات زمان» بهره ببرند.

نتیجه‌گیری

در دوره قاجار برپایی نهادها و مؤسسات جدید و رفت و آمدهایی که به خارج از کشور انجام می‌شد، لزوم انتشار علوم و فنون جدید را در میان ملت زنده ساخت. پس از ترور ناصرالدین شاه، انتشار علوم و فنون جدید خواستی بود که از سوی نیروهای ترقی‌خواه دولتی و ملتی مطرح شد. در میان ترقی‌خواهان انتشار علوم و فنون جدید و تربیت ملت از مسیرهای ترقی و پیشرفت تصور می‌شد. برپایی مدارس جدید پاسخی به این نیاز بود. مدارس جدید، به‌عنوان کانون انتشار علوم و فنون جدید، برپا شدند. ظهور مدارس جدید در ایران، هژمونی نهاد روحانیت را در حوزه تربیت کودکان و نوجوانان به مخاطره انداخت. مکتب‌خانه‌های قدیمی، به‌عنوان شکل غالب تربیت کودکان و نوجوانان، توسط نیروهای ترقی‌خواه به نقد کشیده شدند. اگرچه در ابتدا مواجهه روحانیان با مدارس جدید سلبی و همراه با مخالفت بود، اما به تدریج براساس ضرورت‌هایی که سر برآورده بودند و تقاضاهای عمومی که برای فراگیری علوم و فنون جدید شکل گرفته بود، موضع سلبی روحانیان نسبت به مدارس جدید به موضعی ایجابی تغییر یافت. این تغییر موضع با تغییر نگرش روحانیان به علوم و فنون جدید همراه بود. طرح علوم دنیویه و معاشیه در کنار علوم اخرویه و معنویه موضع روحانیان را نسبت به علوم و فنون جدید تغییر داد. لزوم فراگیری علوم دنیویه و معاشیه در کنار علوم اخرویه و معنویه از سوی روحانیان پذیرفته شد و حتی مورد تأکید قرار گرفت. بدین ترتیب، برپایی و گسترش مدارس جدید برای فراگیری علوم دنیویه در کنار علوم دینیه مورد پذیرش روحانیان واقع شد. روحانیان به‌عنوان یک نیروی اجتماعی تأثیرگذار به تشویق و حمایت از مدارس جدید پرداختند. اما آنچه روحانیان را فعالانه وارد جریان مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری کرد،

فعالیت‌های مدارس خارجی در ایران بود. شیوه‌های مدرسه‌داری و تدریس محتوای آموزشی مدارس خارجی غالباً مورد تقلید مدارس مظفیری و ملیه قرار می‌گرفتند. کم‌کاری و بی‌توجهی مدارس به «تربیت دینی» اطفال مسلمین و اولویت قائل شدن این مدارس بر آموزش زبان‌های خارجی بیش از آنکه اطفال مسلمین زبان‌های دینی و ملی خود را فرا بگیرند، نگرانی‌های روحانیان را در فعالیت‌های مدارس جدید برمی‌انگیخت. این حساسیت‌ها روحانیان را به برپایی مدارس و مدیریت آنها واداشت. برپایی «مدرسه اسلام» آغازی برای ورود روحانیان به تربیت مدرسه‌ای بود. از دیدگاه روحانیان مدارس جدید، همان مدارس اسلامی هستند که وظیفه تربیت دینی و دنیوی اطفال مسلمین را برعهده دارند. وظیفه مدارس اسلامی در کنار تربیت دینی آشنا ساختن اطفال مسلمین با علوم و فنون جدید است تا از این طریق به مدارس بیگانه محتاج و نیازمند نباشند.

آنچه که بایستی در مسئله مواجهه روحانیان با مدارس جدید به آن اشاره داشت این است که موضوع‌گیری‌های علما و روحانیان در مقابل انجمن معارف و برخی از مدارس جدید را نباید به‌عنوان مخالفت آنها با اصل برپایی مدارس جدید و انتشار تربیت مدرسه‌ای دانست. تحلیل‌های پیشین مخالفت مکتب‌داران و نگرانی‌هایی که برخی از علما از برپایی مدارس در ایران داشته‌اند را به‌عنوان مخالفت علما و روحانیان با مدارس جدید بازنمایی کرده‌اند، اما همان‌طور که از اسناد و شواهد پیداست علما و روحانیان به‌عنوان یک نیروی اجتماعی با یک جهت‌گیری و برنامه مشخصی در امر مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری مشارکت فعال داشتند و به‌عنوان یک نیروی ترقی‌خواه در جهت انتشار تربیت مدرسه‌ای عمل کرده‌اند. با جهت‌گیری خاصی که روحانیان در امر مدرسه‌سازی و مدرسه‌داری داشتند، طبیعی بود که با فعالیت برخی از مدارس موافق نباشند و به‌طور ایجابی به مخالفت با فعالیت‌های آنان پردازند. البته مخالفت‌های روحانیان با فعالیت‌های مدارس خارجی و برخی از مدارس ملیه را نباید با مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی که برخی از طلاب علوم دینی و مکتب‌داران با مدارس جدید داشتند و عمده این دشمنی‌ها دلایل اقتصادی داشت را به حساب کلیت روحانیان و علمای دین گذاشت. همان‌طور که اشاره شد برپایی مدرسه اسلام توسط سیدمحمد طباطبایی و نیز حمایت‌های مادی و معنوی روحانیانی چون شیخ هادی نجم‌آبادی و برخی علمای بلندپایه آن دوران، چون شیخ فضل‌الله نوری، سیدعبدالله بهبهانی و شیخ حسن آشتیانی و نیز استسفاریه‌هایی که از مراجع نجف در حمایت از مدارس جدید شده بود^۱ از این مخالفت‌ها به تدریج کاسته شده و روحانیان نقش فعالی را در تأسیس، اداره و راهبری مدارس برعهده گرفتند.

۱. پاسخ یکی از مجتهدان معروف نجف ملاکاظم خراسانی در باب سؤالی که راجع به مکاتب جدید از ایشان شده بود (رجبی، ۱۳۹۰، ص ۴۱۴).

منابع

- اساس نامه انجمن معارف (۱۳۱۶ق).
- امین‌الدوله، میرزا علی‌خان (۱۳۴۱)، خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرما، تهران: کتاب‌های ایران.
- بزرگ‌امید، ابوالحسن (۱۳۶۳)، از ماست که بر ماست، تهران: دنیای کتاب.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۵)، آموزش و پرورش در ایران، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- حاضری، علی محمد (۱۳۷۷)، مدارس غیرانتفاعی و تحرک اجتماعی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سرکار آرانی، محمدرضا (۱۳۸۲)، اصلاحات آموزشی و مدرن‌سازی، تهران: نشر روزگار.
- سرمد، غلامعلی (۱۳۷۲)، اعزام محصل به خارج از کشور در دوره قاجار، تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- سمیع آذر، علیرضا (۱۳۷۶)، تاریخ تحولات در مدارس ایران، تهران: سازمان نوسازی توسعه و تجهیز مدارس.
- سند کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ش ۲۷۹/۴۱۵۱۶، مرکز اسناد کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- صافی، احمد (۱۳۷۳)، سازمان و قوانین آموزش و پرورش، تهران: سمت.
- صدیق، عیسی (۱۳۴۰)، یادگار عمر، تهران: سازمان سمعی و بصری.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱)، حیات یحیی، تهران: فردوسی.
- رشدیه، شمس‌الدین (۱۳۶۲)، سوانح عمر، تهران: نشر تاریخ ایران.
- رشدیه، میرزا حسن (۱۳۸۶)، خاطرات میرزا حسن رشدیه، از کتاب زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی میرزا حسن رشدیه، تهران: انجمن آثار و مفاخر علمی.
- رجبی (دوانی)، محمدحسن (۱۳۹۰)، مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه، تهران: نشر نی.
- رینگر، مونیکا (۱۳۸۱)، آموزش دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.

- روزنامه اطلاع (۱۳۱۵ق)، شماره ۴۳۴، ۴۳۵ و ۴۵۸.
- روزنامه تربیت (۱۳۱۵-۱۳۲۴ق)، شماره ۵، ۳۰، ۷۲، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۶۸، ۲۰۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۷۷، ۳۸۲ و ۲۰۳.
- روزنامه خلاصه الحوادث (۱۳۱۶ق)، شماره ۱۰ و ۲۰.
- روزنامه ثریا (۱۳۱۶ق)، شماره ۱.
- روزنامه مظفری (۱۳۱۷ق)، شماره ۱ و ۲.
- روزنامه کمال (۱۳۱۷ق)، شماره ۱۵.
- روزنامه معارف (۱۳۱۶ق)، شماره ۲ و ۱۰.
- روزنامه نوروز (۱۳۲۰ق)، شماره ۳۰ و ۳۷.
- قاسمی پویا، اقبال (۱۳۷۷)، مدارس جدید در دوره قاجاریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کسروی، احمد (۱۳۵۶)، تاریخ مشروطه، تهران: خوارزمی.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۹۰)، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۲، تهران: انتشارات کوشش.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۴۳)، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، دوم و سوم، تهران: مصور.
- مراغه‌ای، زین العابدین (۱۳۸۴)، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، به کوشش م.ع سپانلو، تهران: آگه.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، تاریخ انقلاب مشروطیت در ایران، تهران: انتشارات علمی.
- ناطق، هما (۱۳۸۰)، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران، تهران: معاصرپژوهان.